



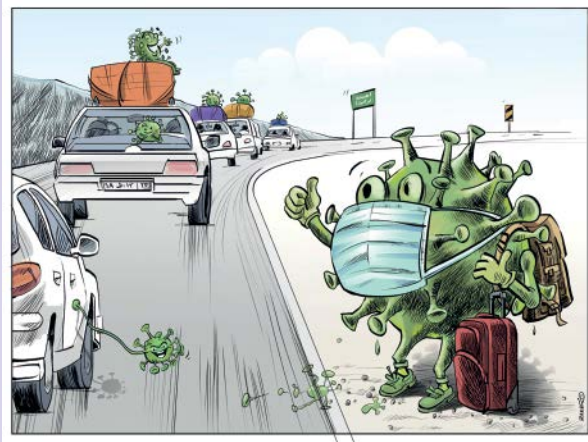
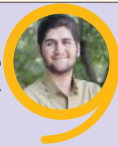
حسین شکیب راد، دبیر نوجوانه، ۱۸ ساله که ۱۸ سالشه و به قول خودش در فصل نوجوونی زندگیش باقی مونده. **زهرا قربانی** که دبیر تحریریه نشریه است، با همه جوونیش، کلی سابقه کاری داره و همین باعث شده نوجوون ها رو خوب بشناسه. زحمت رنگ و لعاب ضمیمه نوجوانه هم که باعث شده مطالب خوندنی ترشن، روی دوش **محمد لوریه**.

ولی ضمیمه **نوجوانه** با همت کلی نوجوون و جوون تولید می شه که باید بگیم دم همشون گرم!

کلننامه

بزرگ ترین ضرورت عصر

سید سپهر
جمعه زاده



حکیم درحالی که برای هزار و یکمین بار، سمت لمیدن خود را تغییر می داد؛ احساس کرد حسابی حوصله اش در قرنطینه سر رفته است. از شدت بیکاری، ساعت ها دریخچال را باز می کرد و به محتوای درون آن زل می زد؛ یا کز می کرد یک گوشه ای و شبکه چهار می دید؛ گاهی نیز با الکل به روی بلندی می رفت تا ببیند او زودتر می تواند پیرد یا الکل!

عبور و مرور در کل بلاد ممنوع بود. اما زنی حکیم، گیر داده بود که پیازه های بلادمان تراریخته و کرونایی هستند و باید از روستای آبا و اجدادی شان یعنی بوق آباد شرقی، پیاز تهیه شود و حکیم را مامور به این امر خطیر کرد. فرمانده ستاد مبارزه با کرونای بوق آباد شرقی هم دستور داده بود هرچانداری در حال ورود به شهر دیدید با گلوله بزنیدش!

تمام راه های بلاد را به سمت بلادک های اطراف بسته بودند. دست آخر، ساعت ها تحقیق حکیم روی نقشه های جغرافیایی و هوایی جهان و حومه جواب داد و حکیم توانست راهی برای ورود به بوق آباد شرقی پیدا کند.

مدیترانه به اسپانیا پناهنده گشت. قرار بود حکیم به همراه دوست قدیمی اش کریس (در شناسنامه، کریستف کلمب)، با دستوری که پادشاه اسپانیا به کریس داده بود به آن وُراب سفر کنند. کریستف مأموریت داشت تاراهی از سمت غرب به سوی هندوستان بیابد تا تجارت اروپا را تسهیل کند. در این سفر تاجری دُم کلفت که ابریشم تجارت می کرد و او را عموگاییتی صدا می زدند نیز همراه آنان بود. همگی ماسک زدند و با دستکش های لاتکس وارد کشتی شدند. آنها در عرض دریای اطلس بودند که دزدان دریایی آدم خوار به کشتی حمله ور شدند. تعدادی از خدمه کشتی را خوردند. تمام ابریشم های عمو گاییتی را دزدیدند و برای خالی نماندن عریضه، مقدار زیادی رول دستمال توالنت جایگزین ابریشم ها کردند. عمو گاییتی بعد از آن اتفاق، به دستمال توالنت ها خیره می شد و هر چند دقیقه یک بار جیغ می کشید.

با دزدیده شدن ابریشم ها، حالا کشتی سبک تر شده بود و آنها خیلی زود وارد سرزمین ناشناخته ای شدند. کریستف خیال می کرد که بالاخره به هند رسیده اند، اما حکیم، شک داشت.

حکیم رو به کریس گفت: «بد است دست خالی وارد بلاد جدید شویم». پس تعدادی از رول های دستمال توالنت را با خود از کشتی پیاده کردند. ناگهان قومی را مشاهده نمودند که سراسیمه با زنبیل و دلارهایی در دست از جای جای آن سرزمین به سمت کشتی هجوم می آورند. حکیم روی لنج پناه گرفت و کریس روی عرشه رفت و گاییتی تمام دستمال ها را زیر بغل زد و به نقطه کوری دوید؛ اما در کمال تعجب تمام آن قوم سراسیمه، مسیرشان را تغییر دادند و به دنبال عمو گاییتی به سمت آن نقطه کور رفتند.

حکیم و کریس نیز فاتحه عمو را خواندند و جان خود را برداشتند و سریعاً برگشتند. کشتی کریس به دلیل کمبود امکانات خیلی دیر به اسپانیا رسید اما بالاخره رسید. به محض این که از کشتی پیاده شدند؛ کریس بر حسب عادت یک روزنامه خرید. روزنامه تیترتزه بود: «بزرگ ترین ضرورت عصر کرونا در آمریکا! دستمال توالنت دارویی گاییتی».

کریس که ماتش برده بود و شبیه لبو سرخ شده بود؛ نگاهی به حکیم کرد اما حکیم را ندید. فقط تکه کاغذی از حکیم مانده بود که بر آن نوشته شده بود: «چطوری کریس». (بیخشید این دیالوگ مال حکایت دیگری بود). آنجا نوشته شده بود: «کریس عزیز! من می خواستم از از طریق عرض دریای اطلس، زمین را دور بزنم و با رسیدن به هندوستان؛ خود را از پاکستان رد کنم و بتوانم در نقش اتباع خارجی وارد بوق آباد شرقی در بلاد خودمان شوم؛ اما حالا مقداری پیاز از اسپانیا خریده ام و می خواهم از همان راه قبلی به بلادمان و نزد همسرم برگردم، احتمالاً او فرق پیازهای اسپانیایی و پیازهای بوق آباد شرقی را متوجه نشود. برایم دعا کن!».

هر شماره یک عکس اینجا می گذاریم و شما می توانید شعر، جمله یا هر چیزی که در مورد آن به ذهن تان می رسد برای ما ارسال کنید. بهترین عبارات در شماره بعدی ضمیمه به اسم خودتان چاپ می شود.



این یک آگهی تبلیغاتی نیست

دیدین دارین!

رفته بودم دم در یک داروخانه. سرم رو کج کردم و جوری که به متصدی بر نخورد پرسیدم: «بیخشید جسارت نباشه خدای نکرده ماسک دارین؟» خندید و گفت نه. خواستم از در داروخانه بیرون بزنم که یکی دونفر با اندام بادبازها وارد شدند و فهمیدم از «v.behdasht» هستند. ماندم و فهمیدم که آن داروخانه ماسک داشت ولی بنده را لایق دریافت آن موهبت نمی دانست. یاد این اقدام که این روزها که مدارس بسته است؛ همه کلاس ها دارد آنلاین برگزار می شود. حالا ما حجره مان را پاره می کردیم که روزهای تعطیل زمستان به علت سرما و آلودگی و امثال آن، چرا کلاس ها به شکل آنلاین برگزار نمی شود؛ می گفتند نداریم. می گفتیم چه ندارید؟ می گفتند توانش را. حالا باید به آنها گفت: «دیدین دارین!»



جناب آقایان دکتر پیمان ستجری و دکتر احمد علی مفیدی بدینوسیله از شما سروران گرامی و همچنین پرسنل گرامی بیمارستان های شهید مطهری و شهدای گنبد کاووس که با اعمال جدیت مبتنی بر حرفه مقدس پزشکی در مورد بیماران خصوصاً مادر عزیزمان که با دستان شفا بخش شما عزیزان لیخندی دوباره به زندگی زد. صمیمانه سپاسگزارم قره داغلی

سند کمپانی پژو پارس، مدل ۹۴، رنگ خاکستری، به شماره انتظامی ۷۷۱ ق ۱۲-ایران ۳۸، شماره موتور 124K0608358 و شماره شاسی NAAN01CA7FH168419 به نام ابوالفضل علی اکبری سفیدار تابی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

سند کمپانی خودرو ام وی ام، مدل ۹۵، رنگ سفید، شماره موتور MVM484FCBDG005278 و شماره شاسی NATGCASLXG1005169 به نام رضا رضوانندی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

سند خودرو پراید سایا ۱۳۲، مدل ۹۷، رنگ سفید، به شماره انتظامی ۳۷۵ ق ۶۵-ایران ۴۶، شماره موتور M136107533 و شماره شاسی NAS421100J1239803 به نام حسن بهروزه مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

سند برگ سبز خودرو سمند، مدل ۸۱، رنگ سفید، به شماره انتظامی ۲۴۸ ب ۲۵-ایران ۵۶، شماره موتور 32908103260 و شماره شاسی 81203203 به نام امین اشکانیان گجگاه مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

کارت خودرو پراید، مدل ۸۳، رنگ سفید، به شماره انتظامی ۸۶۷ د ۸۳-ایران ۴۶، شماره موتور 00999279 و شماره شاسی S1412283377429 به نام زهرا مهدی سرون دانی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

فاکتور خرید سیلندر به شماره 970776274 پژو ۴۰۵ به شماره موتور 12489066659 به نام یعقوب عابدی بالاغفشه مفقود گردیده و درخواست صدور المثنی از شرکت ایران خودرو دارد.

کارت ایشار متعلق به اینجانب خدایم دهقان کللی فرزند حاجی محمد متولد ۱۳۳۴/۰۹/۰۱ به شماره شناسنامه ۴۴۵ و شماره ملی: ۳۵۲۰۴۵۷۵۷۱ به شماره شناسایی: ۱۱۰۵۵۳۸۴۵۷۵۰۰ مفقود و از درجه اعتبار ساقط می باشد.